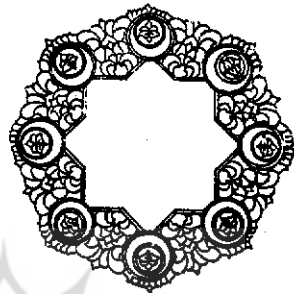




* سید علی میرشریفی

پیشگفتار



نگاهی به:

پیامبری و انقلاب، پیامبری و جهاد، پیامبری و حکومت

تدوین سیره درباره رسول اکرم (ص)، تقریباً از نیمه دوم قرن اول هجری شروع شد. افرادی در این امر همت گماردند و زحمات زیادی در این راه کشیدند که سبب پیشرفت مشکور باد.

اما متأسفانه از همان ابتدای جمع‌آوری سیره پیامبر (ص)، دستهای مرموزی، برای انگیزه‌ها و اهداف شیطانی، به کار افتاد و عمال مزدوری به کار گماشته شدند، تا اینکه نگذارند سیره رسول خدا (ص) بی‌پیرایه به رشته تحریر درآید. بلکه هر مسأله‌ای را که به ضررشان بود آن را حذف نمودند و یا وارونه جلوه می‌دادند و از طرفی هم داستانهایی بی‌پایه و اساس را، به نفع خود می‌ساختند و منتشر می‌نمودند. لذا دست تحریفگر خلفای بنی‌امیه، بنی‌مروان، بنی‌عباس و... در تحریف و دگرگونی تاریخ صدر اسلام به خوبی مشهود و هویداست.

یهودیان نیز در تحریف تاریخ اسلام دست داشتند و آنجا که تیغشان بریده، کوشیده‌اند تاریخ درخشان پیامبر (ص) را تغییر داده و آن را وارونه جلوه دهند. کتب الاحبار، وهب بن منبه، عبداللبن سلام و... از اینها شمرند. لذا شما برای جعل «افسانه عرائق»^(۱) و امثال آن، بین مسلمین و حتی خلفای مذکور انگیزه معتبر نمی‌یابید و به نتیجه‌ای نمی‌رسید، جز آنکه می‌بینید دست مرموز و محرف یهود در کار بوده است.

باری، قرن‌ها بود که متون اولیه تاریخ اسلام از قبیل «سیره ابن اسحاق»، «مغازی واقدی»، «طبقات ابن سعد» و «تاریخ طبری» و... بین بسیاری از مورخان و دانشمندان



خدا (ص)، تاریخ چهل ساله قبل از نزول بعثت و همچنین شرح وقایع و حوادث سیزده ساله بعد از بعثت است سپس با طرح مساله هجرت رسول الله (ص) پایان می پذیرد. تقریباً هشتاد و چهار سوره از قرآن در این کتاب ترجمه شده و به ترتیب تاریخ نزولشان درج شده اند.

«پیامبری و جهاد» از اول هجرت رسول خدا (ص) و مسلمانان به مدینه، بنای مسجد، نخستین قرارداد سیاسی، پیمان برادری و.... شروع و دنباله آن شامل جنگهای بدر، بنی قینقاع، احد، بنی نظیر، خندق، بنی قریظه و.... است و به سیره محمد بن مسلمه به «عسیره قرطاه» و دنباله سوره مبارکه نور ختم می شود. ترجمه شش سوره از قرآن که عبارتند از: انفال، آل عمران، حشر، منافقون، نور و احزاب در این کتاب آمده است.

«پیامبری و حکومت»، آغاز این کتاب ترجمه سوره فاتحه الکتاب، لشکر کشی بر سر بنی لحيان.... است چکیده عناوین مباحث آن عبارتند از: صلح حدیبیه، غزوه خیبر، عمره القضاء، جنگ موته، فتح مکه، جنگ حنین، طائف، تبوک.... و آخر الامر با بیان حجت البلاغ و بیماری و در گذشت پیامبر (ص) تمام می شود و ظاهراً مابقی قرآن در این کتاب ترجمه شده است.

انصافاً مؤلف محترم در تدوین مجموعه یادشده، رنج فراوان و مشقت زیادی متحمل شده و ما به نوبه خود از ایشان تشکر و قدردانی می نمائیم و موفقیت ایشان را در این نوع کارها از خداوند علیم خواستاریم.

در اینجا باید گفت: که نقد و بررسی دقیق این مجموعه نه میسر است و نه منظور، و بهتر بگوییم: نه ما

ان به مثابه وحی منزل تلقی می شد! و بر تک تک آنها صحنه گذاشته حتی بعضی از آنها را مانند قرآن، جزء تقسیم می نمودند و هر روز صبح پس از نماز، بجز آن را تلاوت می کردند! (۲) ولی در قرن چهاردهم (تحویلی رخ داد و به اصطلاح در فن سیره نگاری، بی به وقوع پیوست! و برای تدوین و تحریر آن روشی و تحلیلی نوینی بنانهاده شد، کتابهای جدیدی به عربی، فارسی و غیره به رشته تحریر درآمد، که ندگان آنها تا اندازه ای از خودشهامت و شجاعت نشان و پاره ای از موارد که در تاریخ اسلام تحریف شده نقد و بررسی کردند و سره را از ناسره جدا ساختند. این کار هنوز مراحل ابتدائی خود را می پیماید.

یکی از اینگونه کتابها، مجموعه ای است در سه جلد به نام: «پیامبری و انقلاب»، «پیامبری و جهاد»، «پیامبری و حکومت» که به قلم آقای جلال الدین فارسی شده است، ایشان قسمتی از سیره پیامبر (ص) را با تدوین قرآن شریف به رشته تحریر در آورده و به همین نام تمامی قرآن را در این مجموعه ترجمه کرده است. اول به وسیله «انتشارات امید» و دوتای دیگر به همت سه انجام کتاب» چاپ و منتشر شده است.

معرفی کتاب

کتاب «پیامبری و انقلاب» با مقدمه ای در چگونگی مع آوری قرآن و ترتیب شان نزول سور و آیات آن

می فرماید: «وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين» (۳) نکاتی چند یاد آوری می شود.

۱- شکی نیست که بهترین راه در تدوین سیره پیامبر (ص) قرآن کریم است و باید در طی این طریق از آن مدد گرفت و به همین خاطر، سیره نگاران پیشین هم تا اندازه ای همین راه را پیموده اند، ولی به نظر نمی رسد که در نگارش تاریخ رسول خدا (ص) به آوردن تمامی قرآن احتیاج باشد، زیرا داستان حضرت آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، شعیب، یعقوب، اسحاق و یوسف... (علیهم السلام) یا بعضی از احکام و مسائل مختلف دیگر، چندان ربطی با زندگانی رسول الله (ص) ندارد، بلکه بهترین روش آن است که آیاتی را که بطور مستقیم با زندگی پیامبر (ص) مرتبط است مورد استناد قرار داده و پیرامون آنها قلم زده شود، همانگونه که تعدادی از مورخین متقدم و متأخر تا حدودی این راه پیموده اند.

۲- اشتباهی که اکثر مورخان اسلامی و همچنین تا حدودی مؤلف محترم، مرتکب شده اند، این است که: روایات ائمه طاهرين (ع) را، تقریباً به وادی فراموشی سپرده، از احادیث آنگونه که باید و شاید کمک نگرفته اند و حال آنکه «اهل البیت اداری بامافی البیت»، عروه بن زبیر، محمد بن شهاب زهری، محمد بن اسحاق، محمد بن عمرو اقدی، محمد بن سعد، عبدالملک بن هشام، و... بهتر از سیره رسول اکرم (ص) مطلعند یا امیر المؤمنین حضرت علی بن ابی طالب، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد و... (ع) مگر این نبود که علی (ع)، تقریباً در تمام جنگها و حوادث صدر اسلام

نبود که حضرتش به منزله قائم مقام رسول الله در حکومت اسلامی بود؟ پس چرا نهج البلاغه اش درنگ سیره پیامبر (ص) آنچنان که باید مورد استناد قرار نمی گد چرا از روایات فرزندان رسول خدا (ص)، یعنی ائمه معصومین (ع) در این مورد استفاده نمی شود؟ چرا تسو شیعیه، که بیشتر متکی به احادیث اهل بیت (ع) است، از ق «کافی» ثقه الاسلام کلینی، «ارشاد» شیخ مفید، «منان» ابن شهر آشوب، «اعلام الوری» طبرسی، «کشف الغر اربلی، «تاریخ یعقوبی» و... در درجه اول، مورد استناد اتخاذ واقع نمی شوند؟! آری، بزرگترین اشتباهی که س نویسان مرتکب شده اند این است که در جمع آوری ت رسول اکرم (ص) به احادیث و روایات ائمه (ع) توجه چند نکرده اند!

۳- نویسنده محترم متأسفانه در لابلای این ک مطالبی را ذکر می کند که هیچ گونه با واقعیات سازگار نب و عاری از هر گونه حقیقت است و به خصوص با نظ حقیقت گرای تشیع به هیچ وجه سازگار نیست. و این امر ناشی از این است که روایات شیعه نادیده گرفته شده. ب بطلان این مطالب برای کسی که مقداری با احادیث اه بیت (ع) سرو کار داشته باشد، پوشیده نیست. در اینجا پارامی از آن مطالب و برخی از اشتباهات دیگر اش می کنیم:



کتابهای «الانوار» و «البدع» آمده که: رقیه و زینب دختر خواجه خواهر خدیجه بودند، این مطلب را تأیید می‌کند...»^(۶)

برخی از محققین عصر حاضر هم این مطلب را مورد بررسی و تحقیق قرار داده و اثبات کرده‌اند که حضرت خدیجه^(ع) قبلاً شوهر نکرده بود، بلکه اولین بار بود که با حضرت رسول^(ص) ازدواج نمود.^(۷)

۳- در پاورقی ص ۶۱ چنین می‌خوانیم: «خدیجه اولین کسی است که به خدا و پیامبرش ایمان می‌آورد...»
فروزانتر از خورشید و تابانتر از ماه است، نخستین فردی که اسلام آورد حضرت علی^(ع) بود و صدها دلیل و برهان بر این مدعا اقامه شده که از جمله آنان، تصریحات خود رسول الله است. حضرتش^(ص) فرمود: «اولکم اسلاما علی بن ابی طالب»^(۸) و نیز فرمود: «هذا اول من آمن بی و صدقنی و صلی معی»^(۹) و... خود حضرت علی^(ع) هم بارها فرمود: «من اولین فردی بودم که اسلام آوردم، فرمود: «انا اول اسلم مع النبی»، «انا اول من صلی مع رسول الله»، «اسلمت قبل ان یسلم الناس»^(۱۰) و... و بیش از شصت نفر از صحابه بزرگ و تابعین نقل کرده‌اند: اولین کسی که ایمان آورد علی بن ابی طالب^(ع) بود.^(۱۱)

۴- در همین ص پاورقی شماره ۴ آمده: «آنگاه زید بن حارثه مسلمان می‌شود و او پس از علی بن ابی طالب نخستین فردی است که اسلام آورده و نماز می‌خواند.»

باید دانست اولین مردی که پس از حضرت علی^(ع) اسلام آورد برادر رشیدش حضرت جعفر بن ابی طالب^(ع) بود. این اثر می‌نویسد: «اسلام جعفر اندکی پس از برادرش علی^(ع) بود. چند روزی که از بعثت پیامبر^(ص) گذشت، روزی

سرت محمد^(ص) را برای شیرخوارگی به زنان دایه عرضه دند، آنان به خاطر یتیمیش او را نمی‌پذیرفتند! حلیمه دایه می‌گوید: «رسول خدا^(ص) را به یکایک ما عرضه دند اما همینکه گفته می‌شد: پدر مرده است از پذیرفتن پدای می‌کردیم!»

این مطلب بدون شک از اسرائیلیات است والا شأن و دالت حضرت عبدالمطلب (رضوان الله علیه) که رئیس و برگ شهر مکه بود، اجل از این است که کودکش را زنان رابی نپذیرند، بلکه آنان افتخار می‌کردند که سرپرست و پد نوزاد عبدالمطلب باشند. در منابع اصیل هیچگونه حجتی از عدم پذیرش دایگان به میان نیامده، بلکه مطلب نعی را بدون تحریف و شاخ و برگ دادن، نقل کرده‌اند^(۴)، عدت جلیل القدر، محمد بن شهر آشوب در این مورد چنین داشته است: «ذکرت حلیمه بنت ابی ذؤیب... بران وادی اجدبیت و حملنا الجهد علی دخول البلد، فدخلت که و نساء بنی سعد سبقن الی مواضعهن، فسألت مرضعا، لونی علی عبدالمطلب و ذکر ان له مولود یحتاج الی وضع له، فاتیته الیه فقال: یا هذه عندی بنی لی یتیم اسمه حمد، فحملته...»^(۵)

۲- در ص ۴۷ آمده که: حضرت خدیجه^(ع) قبل از وواج با حضرت رسول^(ص) دو مرتبه شوهر کرده بود، چنانکه اکثر مورخان نوشته‌اند، ولی محدث شهیر و رخ گرانقدر جهان تشیع، محمد بن شهر آشوب در این باره نین می‌نویسند: «احمد بلاذری و ابوالقاسم کوفی در ابیهای خود و سید مرتضی در «الشافی» و شیخ طوسی در لمخیص الشافی» روایت کرده‌اند: وقتی پیامبر^(ص) با



ابوطالب همراه فرزندش جعفر به منزل رسول خدا (ص) رفت،
 آنگاه دید پیامبر و علی نماز می خوانند و علی در پهلوی
 راست پیامبر ایستاده است، ابوطالب خطاب به فرزندش
 جعفر چنین گفت: «صل جناح ابن عمک وصل عن یساره» تو
 هم بال دیگر پسر عمویت باش و در پهلوی چپ وی
 نماز گزار. (۱۲) بدین سان جعفر چند روزی پس از برادرش
 علی (ع) اسلام خود را اظهار نمود.

دانشمند عظیم الشان، محمد بن شهر آشوب
 می نویسد: «دومین مردی که اسلام آورد، جعفر بن ابی طالب
 بود» (۱۳) و حتی طبق روایتی که مرحوم شیخ صدوق (ره) از
 امام باقر (ع) نقل می کند: جعفر بن ابی طالب (ع) هرگز بت
 نهرستید، شراب نخورد، زنا نکرد و دروغ نگفت! (۱۴) بلکه
 قبل از ظهور اسلام هم موحد و خداپرست بود.

ولی بعدها دست سیاست همانطور که اسلام علی (ع) را
 برد پس از چند نفر، اسلام برادرش جعفر را هم بردند بعد
 از سی و یک نفر! و کسانی را بر حضرت جعفر مقدم کردند
 که انسان فطن به محض مطالعه، دم خروس می بیند!
 متأسفانه تعداد زیادی از مورخین این مطلب را بدون نقد و
 بررسی در کتابهایشان آوردند! به طوری که به کتب شیعه
 هم سرایت کرد! حتی باید با کمال تأسف اظهار بدارم که
 این اشتباه در کتاب تاریخ اسلام (ص ۴۰) سال چهارم
 دبیرستان هم به نوعی آمده است و میلیونها جوان انقلابی و
 مسلمان، در مهد تشیع اولین بار، این مطلب دروغ در
 ذهنشان نقش می بندد، که فلان آقا و فلان آقا
 و... اسلامشان از جعفر بن ابی طالب مقدم بود!! ما از
 مسوولین محترم «دفتر تحقیقات و برنامه ریزی و تألیف کتب

می خواهیم که این صفحه از تاریخ اسلام را با صلاح دید
 مؤلف محقق آن اصلاح نموده و نام مبارک «جعفر» را در
 کنار نام درخشان برادر بزرگوارش علی (ع) درج نمایند.

۵- در ص ۷۵، سوره مبارکه «والعادیات» آمده، لیکن
 شان نزول آن گفته نشده و حال آنکه این سوره مربوط به
 جنگ «ذات السلاسل» است، در این جنگ بود که لشکر
 اسلام دوبار، هر مرتبه به فرماندهی شخصی جداگانه، برای
 نبرد با قبائل اطراف مدینه که قصد حمله به شهر را داشتند
 رفتند، ولی چون در هر بار، فرمانده سپاه فرد لایق و
 کارآموده ای نبود، قبل از هر گونه درگیری بازگشتند تا
 اینکه بار سوم رسول خدا (ص)، علی (ع) را به فرماندهی
 منصوب کرد و ایشان با به کار گرفتن اصول نظامی و
 تاکتیک جنگی در این نبرد، فاتح و پیروز گشت، آنگاه این
 سوره (العادیات) در باره حضرتش نازل شد. (۱۵)

۶- در ص ۹۶ گفته شده: «عثمان بن عفان، شاید
 بعد دعوت و با تبلیغ ابوبکر اسلام آورد.»

این مطلب به کلی بی اساس است، زیرا قبل از ابوبکر،
 بیش از پنجاه نفر مسلمان شده بودند و اسلام او بعد
 از خارج شدن از خانه ارقم در سال سوم یا پنجم بعثت
 بود. (۱۶) و آنچه ابوجعفر اسکافی، استاد ابن ابی الحدید در
 رد این مطلب چنین می گوید: ابوبکر، پسر خود شتر
 عبدالرحمن و پدرش ابوقحافه را نتوانست مسلمان کند و تا
 فتح مکه بر شرک خود باقی بودند و همچنین خواهرش «اد»
 فروه» و همسرش «نمله» را نتوانست مسلمان کند! (۱۷) با
 این وصف چگونه می توان پذیرفت که اسلام فلان شخص
 و... به دعوت او بوده است! برای اطلاع بیشتر نگاه کنید



پیامبری جهاد

۹۵

د: امام صادق (ع) می‌فرماید: «مردی از بنی‌امیه نزد پیامبر (ص) بود، در این هنگام «ابن‌امکتوم» آمد، پس زمانی که آن مرد (ابن‌امکتوم) را دید، از او بدش آمد و خودش را جمع نمود، عبوس کرد و از او روی گرداند. آنگاه خدای سبحان این داستان را حکایت نمود و آن شخص را توبیخ کرد.» (۲۱)

۸- در ص ۱۹۷ علت هجرت مسلمین را به کشور حبشه، همانند اکثر مورخین، فقط فرار از شکنجه و آزار قریش دانسته‌اند. و حال آنکه علت هجرت به حبشه، فقط رهائی از اذیت و آزار قریش نبود، زیرا تعداد زیادی از مهاجرین بویژه سرپرست بزرگوارشان جعفر بن ابی‌طالب، در مکه تحت شکنجه و آزار نبودند، اینان از طوائف و قبائل بزرگ بودند که کسی نمی‌توانست آنان را اذیت کند. بلکه مقصود پیامبر (ص) این بود که در ضمن اینکه تعدادی بی‌پناه از شکنجه و آزار آسوده می‌شوند، پایگاهی برای انقلابیون در خارج از کشور فراهم آید، که هم باعث تقویت روحیه مسلمانان شود و هم ضربه مهلک سیاسی بر پیکر کفار قریش وارد شود و همچنین مهاجرین، دین اسلام را در قاره افریقا تبلیغ کنند. (۲۲) و نسبت به جنایات قریش افشاگری نمایند، و انگهی مردم دنیا هم بدانند که دین اسلام دینی است جهانی و جاودانی و... مؤلف محترم هم به این مطالب واقف بوده و در کتاب «انقلاب تکاملی اسلام» (ص ۱۰۴-۹۷) بگونه‌ای مشروح بحث کرده ولی در کتاب «پیامبری و انقلاب»، که شاید محل مناسبتری برای بحث بوده، بدان اشاره ننموده است.

ب: پیامبری و جهاد

صحیح من سیره النبی الاعظم» (ج ۱ ص ۲۵۴).

۷- در ص ۹۹-۹۸ در مورد آیه شریفه «عبس و تولی جاء الاعمی» (سوره عبس آیه ۲-۱) نوشته: «مقصود از فاعل «عبس» و «تولی» حضرت محمد (ص)»

این مطلب هم عاری از حقیقت است و مقرون به صحت ت به چند دلیل:

الف: همچنانکه اندیشمند فرزانه جهان شیعه، مرحوم الهدی سیدمرتضی (ره) فرمود: هیچ‌گونه ظهوری ندارد مورد خطاب رسول خدا است، بلکه صرف اخبار است، موص که قرینه برخلاف این امر بسیار زیاد است.

ب: این مسأله با سیره پیامبر (ص) مخالف است، شخصی قیانوس بی‌کرانی از مهر و محبت است، فردی که بقاعالمین است، کسی که در حقیقت پیامبر مستضعفان است، پیامبری که در طول شصت و سه سال عمر پربرکتش کسی از او کوچکترین ناراحتی ندیده و حتی اعرابی به حضرت جسارت می‌کند ولی حضرتش در عوض به او ت می‌نماید! و از یک یهودی که بر سرش خاکستر ت، عیادت می‌کند و... چگونه می‌توان پذیرفت که ت به «ابن‌امکتوم»: عبوس کرد و از او روی گرداند!

ج: آیات دیگر قرآن این مطلب را رد می‌کند. خداوند پیامبرش می‌فرماید، «واخفض جناحک لمن اتبعک من منین» (۱۸) «وواخفض جناحک للمؤمنین»، (۱۹) آنگاه وان پذیرفت که رسول خدا (ص) امر الهی را امتثال بوده است؟! خلاصه خداوند پیامبرش را اینگونه وصف کند: «وانک لعلی خلق عظیم» (۲۰) آیا با بودن این آیه و ن آن باز هم می‌توان این مطلب بی‌اساس را پذیرفت؟! ن

۱- در ص ۷۲- ۷۱ در مورد تشریح اذان چنین می‌خوانیم: «ابتدای ورود پیامبر به مدینه بدون اینکه کسی آنان را بانگ دهد، برای نماز به دور پیامبر گرد می‌آیند. سپس بر آن می‌شود که برای فراخواندن مردم به نماز، مانند یهودیان بوقی فراهم آرد اما آن رانمی‌پسندند. آنگاه دستور می‌دهد تا ناقوسی بسازند تا با صدا در آوردنش مسلمانان برای نماز گرد آیند، و می‌سازند. در این احوال، عبدالله بن زید بن ثعلبه از قبیله بلحارث بن خزرج در رؤیا پیامی دریافت می‌کند و به خدمت پیامبر آمده می‌گوید: ای رسول خدا، دیشب رؤیایی دیدم، مردی که دو جامهٔ سبز در بر و ناقوسی در دست داشت.

بر من بگذشت. از او پرسیدم: ای بندهٔ خدا این ناقوس را می‌فروشی؟ گفت: به چه کارت می‌آید؟ گفتم با آن به نماز فرامی‌خوانیم. گفت: می‌خواهی بهتر از این رابه توسراغ دهم؟ گفتم: آن چیست؟ گفت: الله اکبر، الله اکبر...

چون رویای خویش برای پیامبر بازمی‌گوید، می‌فرماید: بی‌شک این رویای صادقی است، آن شاه‌الله اینک تو با بلال بر خیزید و این رابه وی بیاموز تا آن رابه اعلان بخواند زیرا صدای وی رساتر از تو است. چون بلال این اذان می‌گوید، عمر بن خطاب که در خانه خویش است آن را می‌شنود، پس برخاسته در حالی که پیراهنش به روی زمین کشیده می‌شود به خدمت پیامبر می‌شتابد و می‌گوید: ای پیامبر خدا، سوگند به آن کس که تو را به حق برانگیخت من نیز رویایی مانند وی دیده‌ام! پیامبر می‌فرماید: سپاس خدای را بر این حادثه!»

این داستان به کلی مردود و کذب محض است و آثار ساختگی بودن و جعل از سر و روی آن می‌بارد و بیشتر شبیه

به افسانه است تا واقعیت! ظاهراً برای حمل این مصائب تعصبات یهودیگری، مسیحیت، دست‌های پرور سیاست افتخارات قبیله‌ای و... در کار بوده که هر کدام مقداری افسانه رابه نفع خود ساخته‌اند، یهودی دم از بوق، مسیحی دم از ناقوس، دست سیاست از فلان کس، افتخارات قبیله از خواب دیدن فلان آقا... می‌زنند! شخصیت پیامبر را یک انسان عادی هم پائینتر می‌آورند و مساله تشریح عبادت و احکام و وحی الهی را بازیچهٔ هوس و هوس خود قلم می‌دهند!

گرچه این ماجرا افسانه است و احتیاج به جواب ندارد ولی برای روشن شدن مطلب می‌گوئیم: این داستان به چند دلیل مردود است.

الف: عقل سلیم، این افسانه رانمی‌پذیرد و به هیچ وجه راقمرون به صحت نمی‌داند، زیرا دین جهانی و جاودا اسلام با رویای این و آن تشریح نمی‌شود و ساختش مقدس از این اراجیف است شخصیت پیامبرش هم عظیمتر از آن است که بر زبان عبادش راه از عبدالله بن زید بگیرد!!

ب: نقل صحیح هم این قضیه را رد می‌کند، ابن ابی عقیل می‌گوید: «شیعه اجماع دارند بر اینکه امام صادق لعن کرد کسانی را که می‌پسندارند پیامبر (ص) اذان را عبدالله زید گرفت! حضرتش فرمود: اذان توسط وحی و پیامبر شما نازل شد، لیکن شما گمان می‌کنید که رسول خدا (ص) آن را از عبدالله بن زید گرفت! (۲۲) و انگهی ما تمام قوانین اسلام، اعم از عبادی، سیاسی، اقتصادی و حتی یک قانون جزئی را نمی‌یابیم که به این شکل تشریح شده باشد.

جانب پیامبر (ص) این مأموریت را اجرا نمود! بد نیست این را هم بدانید که این روایت از نظر فقهای شیعه به کلی مردود و از درجه اعتبار ساقط است! انگیز: تذکره الفقهاء (ج ۱ ص ۱۰۴) در این مورد کاملاً بحث نموده، علاقه‌مندان می‌توانند به آنجا و به کتاب «الصحيح من سيرة النبي الاعظم (ج ۳ ص ۸۰) و «ذکری»، شهید اول (ص ۱۶۸) و «ادوار فقه» محمود شهابی (ج ۱ ص ۱۵۳) رجوع نمایند.

۲- در ص ۱۷۶ در مورد تعداد اسرای مشرکین در جنگ بدر اینگونه آمده: «اسیران چهل و نه نفرند.» قول صحیح همان هفتاد نفر است که اکثریت قریب به اتفاق مورخین گفته‌اند، و واقدی هم که مؤلف محترم این قول را از او نقل کرده، خودش چهار روایت از چهار طریق نقل می‌کند که همگی اتفاق دارند، اسرای قریش هفتاد نفر بودند (۲۹).

۳- در ص ۲۳۰ این مطلب را می‌خوانیم: «در ماه شعبان، حفصه- خواهر عمر بن الخطاب- به همسری پیامبر در می‌آید.»

حفصه دختر عمر بن خطاب بود که به همسری پیامبر (ص) درآمد نه خواهر او. عبارت خود طبیقات ابن سعد هم که مأخذ مؤلف بوده، چنین است: «حفصه بنت عمر بن الخطاب...» (۳۰)

۴- ص ۳۹۹، در مورد بیان ازدواج پیامبر (ص) با جویریة به نقل از مغازی- که راوی آن عایشه است- چنین برداشت می‌شود که، علت ازدواج رسول خدا (ص) با جویریة زیبایی او بوده!! این مطلب از ساخت مقدس سفیر الهی در

ج: بعضی از محققین گفته‌اند: به احتمال بسیار قوی، در مکه تشریح شده، چونکه دو گونه نقل داریم: یک نقل اینکه می‌گویند: هنگام واجب شدن نماز، را جبرئیل به پیامبر آموخت. (۲۴) نقل دیگر آن را که وسنی، هر دو روایت کرده‌اند این است که: پیامبر (ص) راج اذان را دریافت نمود، (۲۵) پس بنا بر دو نقل، اذان در مکه بوده نه در مدینه.

د: در خود همان سیره ابن هشام که این جریان از حاق نقل شده، روایت دیگری هم از خود ابن هشام که این را تکذیب می‌کند! و آن روایت این است: امی که عمر نزد رسول خدا (ص) آمد تا خواب خود را ورد اذان) بیان کند، شنید که بلال اذان می‌گوید، رویای خود را به پیامبر عرض کرد، حضرت فرمود: ز تو در این باره به من وحی رسید! (۲۶)

خلاصه- همان طور که سبط اکبر رسول خدا، امام مجتبی (ع) فرموده (۲۷) شأن اذان اجل از این است که نه تشریح شود! اما حال چه انگیزه‌ای برای ساختن این ن بوده؟ باید گفت: همچنان که اشاره کردیم، های متعددی در بین بوده، ولی به نظر می‌رسد که در روایات ما چنین آمده: زمانی که جبرئیل (ع) اذان را بر (ص) نازل نمود علی (ع) هم نزد ایشان بود و آن را فرا . آنگاه پیامبر (ص) به علی فرمود: «بلال را صدا کن را به او بیاموز. علی (ع) نزد بلال آمد و اذان را به او داد.» (۲۸) چون این مسأله فضیلتی برای حضرت محسوب می‌شد، لذا بعدها جریان سیاسی این مطلب یف کرد! و گفته شد علی (ع) از طرف رسول الله (ص) ابلاغ و آموزش اذان به بلال نبود! بلکه فلان آقا!.. از

عالم امکان بسیار به دور وبا سیره حسنه او منافات دارد! و این روایت هم چنانکه از راوی آن پیدا است، ساختگی و جعلی است! و اینگونه اکاذیب و باطیل است که دستاویز مستشرقان قرار می‌گیرد و آنان تهمت‌های ناروا و ناشایست را نسبت به پیامبر عظیم‌الشان اسلام روا می‌دارند! تا جایی که منصفترین و محققترین آنان، دکتر گوستاولوبون فرانسوی در کتاب خود (تمدن اسلام و عرب) (ص ۱۱۶) اینگونه می‌نویسد:

«تنها چیزی که موجب انتقاد این پیغمبر بی‌نظیر شده، علاقه او به زنان بود!!! با اینکه تا سن پنجاه سالگی به همان زن نخستین خود (خدیجه) اکتفا کرده بود...»
ناگفته نماند که علت ازدواج رسول خدا (ص) با جویریّه، همان آزاد شدن صدها اسیر از بند اسارت بود، (۳۱) نه چیز دیگر!

۵- در ص ۴۱۳ در مورد غزوه بنی مصطلق این قصه به چشم می‌خورد: «در هوای خوش آن سبزهزار، پیامبر (ص) به همسرش عایشه می‌فرماید: می‌خواهی با من مسابقه دو بدهی؟ می‌گوید: آری و کمر خویش را با جامه‌اش می‌بندد، با هم می‌دوند، پیامبر برنده می‌شود و می‌فرماید: این به جای آن مسابقه‌ای که قبلاً برنده شدی، شدیم سر به سر!!!...»

قطع نظر از اینکه راوی این داستان حدیث‌سازی معروف است! لذا این مطلب را هم ساخته و پرداخته! لیکن آیا یک فرمانده عادی، امروز چنین عملی انجام می‌دهد؟! پیامبری که هنوز کودک بی‌بیش نبود، وقتی ابوطالب از او می‌خواهد که در حضور او جامه‌ایش را بکند و به بستر رود او این دستور را با کراهت تلقی می‌کند و چون

نمی‌خواهد از دستور عمومی خویش تمرد کند، به او می‌گوید: روی خویش را بر گردان تا بتوانیم جامه در آورم! ابوطالب از این سخن کودک در شگ می‌شود. (۳۲) و پیامبری که جلوی هیچ کس پای خود را نمی‌کند، و در حضور کسی تکیه نمی‌نماید، و غالباً در می‌نشیند... چگونه می‌توان پذیرفت که جلوی هزاران سرباز و افسر و نیروهای رزمی با همسر خود مسابقه بپردازد! مگر پیامبر از شخصیت‌های غربی بی‌بستم است؟!...

چون این قصه سراسر کذب، در «مغازی واقدی» در آینده نسبت به این کتاب، و مؤلفش صحبت خود نمود.

۶- در ص ۴۳۶ گفته شده: «پیامبر این سر بر لب دارد:

هذا الجمال لاجمال خبیر

هذا ابزربنا واطهر

این مطلب درست نیست، زیرا تمامی دانشمندان اسلام اتفاق دارند که: رسول خدا (ص) انشاء و انشاء شاعران نرفته، یعنی نه شعر سرود و نه خواند. قرآن هم می‌فرماید: «وما علمناه الشعر وما ینبغی له» (۳۳) و در بی‌نقلها هم که آمده به برخی اشعار تمثیل می‌جست، در روایات گفته شده: قافیه و سجع آنها را قلب می‌کسر! صورت شعر آنها را خارج و به نثر تبدیل می‌نمود. (۳۴) گویند: فقط این بیت از او در جنگ چنین شنیده، «انا انبی لا کذب»

انا بن عبدالمطلب

که از این هم جواب داده شده. علاقمندان می‌توانند



عالبیان» (ج ۸ ص ۴۳۲) و «المیزان» (ج ۱۷ ص ۱۱۷) ه نمایند، حتی مرحوم علامه طباطبائی (ره) در صحت ب این یک بیت هم به رسول خدا (ص) تشکیک می نماید.

ج: پیامبری و حکومت

۱- در ص ۶۱ جریان جاسوسی حاطب بن ابی بلتعنه، سفر حدیبیه دانسته شده!... این مطلب علاوه بر نلاف مشهور است، از جهت دیگر هم صحیح نیست، سفر حدیبیه یک سفر سیاسی مذهبی بود، نه شی و سفر جنگی، لذا مسلمانان، سلاح جنگ همراه نتند و فقط به سلاح مسافر اکتفا نمودند. پیامبر (ص) مقصد خود را، که زیارت خانه خدا بود، اعلام کرد ائل وعشایر اطراف مدینه هم دعوت به همراهی هفتاد شتر برای قربانی برداشت و آنها را بذاری کرد و بدین وسیله هدف خود را از این سفر مود، لذا در این سفر چیزی برای کسی پوشیده نبود ، برای جاسوسی وجود نداشت. ماجرای جاسوسی بن ابی بلتعنه- همان طور که تمامی مورخین گفتاند- مکه بود، چونکه رسول خدا (ص) در این سفر، ده هزار رزمی آماده نمود، مقصد و مقصود خود را هم اعلام می خواست از اصل غافلگیری استفاده نماید و بدون اهل مکه و خونریزی آنجا را فتح کند و به مین امر از خدا چنین طلب نمود: «اللهم خذ العیون ار عن قریش حتی نبقتها فی بلادها» (۳۵) بارت. ابن اسحاق هم پیرامون سفر حدیبیه اینگونه

است:

«... و خرج فی ذی القعدة معتمرا، لا یرید حربا... و ساق معدالهدی واحرم بالعمرة لیامن السناس من حربہ، ولیعلم الناس انه انما خرج زائرا لهذا البیت ومعضاله» (۳۶).

۲- در ص ۱۴۱. کشتن مرحب خیبری به محمد بن مسلمه نسبت داده شده که این مطلب هم افسانه‌ای بیش نیست. تمامی مسلمانان حتی کودکان هم می دندند که مرحب را علی (ک) کشت و این مساله از مسلمات و بدیهیات تاریخ اسلام است، صدها روایت و حدیث صحیح و متواتر از شیعه و سنی در دست است که همگی حاکی از این مطلب هستند: قاتل مرحب علی (ک) بود نه دیسگری. مؤلف سیرة المصطفی در این باره چنین می نویسد: «قال ابن اثیر: ان ذلک هو الصحیح الذی اتفق علیهاهل السیر والحدیث وجزم به مسلم فی صحیحه و قال الحاكم فی المستدرک: ان الاخبار متواترة باسانید كثيرة علی ان قاتل مرحب هو امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ک)» (۳۷) و در سیرة ابن کثیر (ج ۳ ص ۳۵۵)، سیره حلبی (ج ۳ ص ۳۸)، ارشاد شیخ مفید ص ۶۶، بحار الانوار علامه مجلسی (ج ۲۱ ص ۱۵)، تاریخ یعقوبی (ج ۲ ص ۴۶) و دهها کتاب دیگر... گفته شده: علی (ک) مرحب را کشت. رجزهایی هم که در جنگ خیبر بین مرحب و علی (ک) ردوبدل شد نمایانگر همین واقعیت است. مرحب می گفت:

قد علمت خیبر انی مرحب

شاکي السلاح بطل مجرب

و علی (ک) اینگونه پاسخ او را داد:

«انا الذی سمتنی امی حیدره



کلیت غایبات شدید قسوره (۳۸)

بعضی گفته‌اند راوی این افسانه - کشته شدن مرحب به دست محمد بن مسلمه - محمد بن شهاب زهری است، باید دانست که او از نویسندگان مزدور بنی امیه و بنی مروان بوده و دشمنش با علی و اهل بیت (ع) بر آگاهان پوشیده نیست (۳۹) و برخی دیگر این افسانه را از عبدالله بن سهل نقل کرده‌اند که ایشان هم در علم رجال متهم است! (۴۰) و جالب توجه اینکه: عبدالله بن سهل این افسانه را از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند و حال آنکه جابر بن عبدالله در جنگ خیبر شرکت نداشت! ۳- در ص ۱۴۴ در بیان جنگ خیبر، به نقل از واقدی اینگونه آمده: «بسیست ناسی الاغ از یهودیان در بیرون دژ می‌مانند و نمی‌توانند آنها را به داخل ببرند، مسلمانان آنها را گرفته سر می‌برند و آتش افروخته در چندین دیگ بزرگ می‌پزند. پیامبر از کنارشان می‌گذرد و می‌بیند از گرسنگی به چنین کاری دست زده‌اند. دستور می‌دهد تا حرمت آن را اعلام کنند. مسلمانان به شنیدن آن اعلان، دیگها را وارونه می‌کنند.»

این مطلب به این بیان صحیح نیست، چونکه:

اولاً: معلوم نیست این روایت درست باشد، زیرا در همین روایت تحریم متعزنان هم آمده و حال آنکه بدون شک، کذب محض است. و چون جعلی بودن آن بر کسی پوشیده نیست مؤلف محترم آن را حذف کرده، عین عبارت واقدی این است:

«... فخرج عشرون حمارا او ثلاثون، فلم يقدر اليهود علی ادخالها و كان حصنهم له منعه، فاخذها المسلمون فانحروها و اوقدوا النيران و طبخوا لحومها فی القدر.»

والمسلمون جیاع و مرهیم رسول الله (ص) و هم علی تن الحال، فسأل فاخبر فامر منادیا: ان رسول الله یسئ عن الحمر الانسیه و عن متعه النساء و...» (۴۱)

ثانیاً: اگر هم چنین مطلبی وجود داشته باشد کراهت بوده نه تحریم. و یا اینکه تحریم آن به خاطر مصلحت است که الاغ وسیله حمل و نقل مسلمانان بوده، که هر دو احتمال در روایات ما آمده است. (۴۲) برای تکمیل بحث این نکته را هم ذکر می‌کنم فقهای شیعه (ره) اجماع دارند که خوردن گوشت الاغ است و برای حلیت آن از قرآن و سنت ادله اقامه کرده پاسخ اینگونه روایات را که بیان کننده حرمت آن است داده‌اند. رجوع کنید به کتاب «الاتصار» سید مرتضی (۱۹۳) و «جواهر الکلام» (ج ۳۶ ص ۲۶۹-۲۷۵). ۴- ص ۲۲۶ در مورد فرمانده سپاه اسلام در ج موته گفته شده: زید بن حارثه فرمانده بود و جعفر ابی طالب (ع) معاون اول (قریب به این مضمون).

برای کسانی که اندک آگاهی از شخصیت جعفر ابی طالب داشته باشند، پوشیده نیست که جعفر (ع) عفو از آن است که معاون زید بن حارثه باشد، اصلاً به خ کاردانی و بزرگی جعفر بود که در این نبرد دوردست، آن هم با ابرقدرتی همچون روم، نه خ پیامبر (ص) شرکت می‌نماید و نه علی (ع) را می‌فرستد، بلکه لیاقت و مدیریت جعفر اکتفا می‌نماید. آری. اینکه جعفر ابی طالب فرمانده سپاه موته بود، بدیهی و روشن است سعد در «طبقات» (ج ۲ ص ۱۳۰) و ابن ابی الحداد «شرح نهج البلاغه» (ج ۱۵ ص ۶۲) و طبرسی در «الوری» (ص ۱۰۲)، ابن شهر آشوب در «مناقب» (ج



۲)، یعقوبی در تاریخش (ج ۱ ص ۴۲۶ ترجمه آیتی)، به مجلسی در «بحار الانوار» (ج ۲۱ ص ۵۵) و... نقل مآند، و ما این مطلب را در نوشتاری که پیرامون ربین ابی طالب (ع) داریم شرح خواهیم داد، لکن در اینجا مطلب شایان ذکر است و آن اینکه: ابن اسحاق، ابن صاحب مقاتل السطالیین در کتابهایشان چنین تعاند: زید بن حارثه فرمانده سپاه بود و در سطر بعد شعر را نگاشته‌اند:

اذ یهتدون بجعفر ولوائه
قدام اولیهم و نعم الاول

آفرین بر سپاه موته که پیروی از جعفر و فرماندهیش ندا جعفری که پیشاپیش آنها بود، و ه! چه خوب اری بود!

۵- در ص ۳۰۲ این بیت شعر:
اذ فرّ صفوان و فرّ عکرمة
و ابو یزید کالمجوز الموثمة

اینگونه ترجمه شده است: «تو ای زن! اگر ما را در مه دیده بودی، آنگاه که صفوان و عکرمة و سهیل بن و مثل زنهای شوهر مرده چند بچه گریختند... «جمله: بویزید کالمجوز الموثمة» مستاءنفة است نه عطف به بر صفوان و فر عکرمة» یعنی: صفوان و عکرمة فرار ند و سهیل بن عمرو هم مانند زن بچه مرده بود!

دلیل بر این مدعا این است که در فتح مکه، صفوان و مه گریختند ولی سهیل بن عمرو در خانه خویش پنهان و پسر خود عبدالله را فرستاد، تا برای وی از رسول (ص) امان بگیرد (۴۴) دکتر محمود مهدوی در ترجمه ی، و دیگران هم اینگونه ترجمه کرده‌اند.

۶- ص ۳۱۰ حدیث: «الولد للفراش وللعاهر الحجر» چنین ترجمه شده: «فرزند متعلق به بستر است و مرد زناکار را سنگ کیفر است.»

البته صحیح است که «فراش» یعنی «بستر» ولی در اینجا کنایه از زوج است و بهتر بود که قید می‌شد. و دیگر اینکه: «وللعاهر الحجر» به معنای این نیست که کیفر زناکار سنگ است، بلکه مقصود این است: زناکار هیچگونه حض و سهمی از فرزند ندارد، منتهی این مطلب را حضرت در غالب کنایه و مجاز بیان نمود‌اند. ابن اثیر در «نهایه» (ج ۱ ص ۳۴۳)، پیرامون این حدیث چنین می‌نویسد:

«الولد للفراش وللعاهر الحجر، ای الخیبه، یعنی ان الولد لصاحب الفراش من الزوج اوالسید و للزانی الخیبه والحرم ان، کقولک: مالک عندی شیء غیر التراب و ما بیدک غیر الحجر... و ذهب قوم الی انه کنی بالحجر عن الرجم، ولیس کذلک، لانه لیس کل زان یرجم.»

افتخار مذهب تشییع، دانشمند بزرگوار، مرحوم سید شریف رضی (ره) در کتاب پرارزش «المجازات النبویه» (ص ۱۳۹) دو احتمال را که ذکر شد، بیان نموده، آنگاه احتمال این را که مقصود از «الحجر» حرمان باشد انتخاب کرده و فرموده: احتمال اینکه مراد از «الحجر» کیفر باشد، خارج از حد فصاحت است. علاقه‌مندان، برای آگاهی بیشتر به آنجا رجوع کنند.

۷- ص ۳۹۱ در مورد غنائم «حنین» آمده: «... و گوسفندان بی‌شمار، که به چهار هزار، یا بیشتر و کمتر تخمین زده‌اند.»

برخی از مورخین گفته‌اند: گوسفندان، تقریباً چهل هزار رأس بودند (۴۵)، همچنانکه در ص ۳۷۱ همین کتاب

هم آمده است.

۸- در ص ۴۵۷-۴۵۶ این مطلب را می‌خوانیم:
«رسول خدا به جد بن قیس می‌فرماید: ابا و هب! آیا مایلی
امسال همراه ما به جنگ بیایی شاید یکی از دختران
سپیدرومی را بر ترک خویش بنشانی.»

شان و جلالت سفیر الهی منزله و مبرا از این گونه
مسائل است، پیامبر (ص) هیچوقت اسلام را به این نحو تبلیغ
نفرمود! کدام عقل سلیمی این مطلب را می‌پذیرد و کدام
نقل صحیحی این مسأله را می‌گوید که رسول خدا (ص) با
تحریک هوای نفسانی و شهوانی مردم را به جنگ برده
باشد؟. بلکه همچنانکه ابن اسحاق، ابن ابی حاتم، ابن
مردویه و... از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده‌اند،
پیامبر (ص) به جند بن قیس فرمود: «یا جدا! هل لك العام فی
جلاد بنی الاصر؟...» (۴۶) ای جدا! آیا امسال در جنگ با
روم شرکت می‌کنی؟

وانگهی! پیامبر (ص) هنگامی که از جد خواست در این
نبرد شرکت کند، او به بهانه اینکه چشم به زنان زیبای روم
می‌افتد و دچار گناه می‌شوم... از امر پیامبر (ص) سرپیچی
کرد! اگر این مطلب بود که پیامبر (ص) تضمین می‌نمود که
دختران روم اسیر می‌شوند و یکی هم نصیب او می‌شود،
دیگر جای آن بهانه‌واهی نبود. و از طرفی هم می‌دانیم که
رسول خدا (ص) پیش‌بینی‌هایی که می‌نمود، در آینده
همانگونه واقع می‌شد، در «غزوه تبوک» زدخورد و
اسیر گرفتن در کار نبود! چگونه می‌شود پیامبر (ص) قول
اسیر گرفتن را به جد بن قیس داده باشد؟ با اینکه حضرتش
از آینده باخبر بود!

۹- در ص ۶۰۰-۵۹۹ چنین آمده: «در همین روز

که بیماری وی شدت می‌گیرد و گاه بی‌هوش می‌شود
همسرانش باهم مشورت می‌کنند که دوا در حلق او بریزند
و می‌ریزند. وقتی به هوش می‌آید می‌فرماید: «این که
زنانی است که از آنجا اشاره به سرزمین حبشه آمده‌اند
اسما دختر عمیس از آن جمله است عرض می‌کنند: ا
رسول خدا! ما فکر کردیم بیماری تو سینه‌پهلو باش
می‌فرماید: این دردی است که خدا مرا به آن مبت
نمی‌فرماید. هر که در خانه حضور داشته است به است
عموی پیامبر- یعنی عباس- باید دوا به حلقش ری
شود!»

باید توجه داشت که این مطلب نیز افسانه‌ای بی
نیست! مگر نعوذ بالله پیامبر اسلام (ص) آن یگانه شخص
جهان بشریت، کودک بود که دارو نخورد آنگاه جمع شو
دارو به حلقش بریزند!! و بدتر از این آنکه می‌گویند: العی
بالله رسول الله (ص) مانند کودک لجبازی گفت: همه
بخوابانید و از این دارو به دهان‌شان بریزید!!... و چنی
کردند! و حتی به دستور پیامبر (ص) میمونه را که روزه بز
نیز دارو خوراندند! (۴۷)

آوردن این افسانه در سیره ابن اسحاق و... تعجب‌آ
نیست، زیرا همگی از محمد بن شهاب زهری نقل کرده‌اند
حال او هم بر اهل فن پوشیده نیست.

در پایان بحث تذکره نکته را لازم می‌دانم:
۱- ما فقط به قسمت تاریخی این کتب نظر داشتیم
ترجمه‌های قرآن، والا شاید در آنها هم مقداری ح
باشد، مانند ترجمه «اب» به «رئیس» (پیامبری و انقلاب
ص ۱۷۳) و «انکم لسارقون» به «شما چیزی را می‌برید
(پیامبری و انقلاب ص ۲۶۸) و...



الاحادیث المشتهره»

کتاب واقدی را عین کذب دانسته! و اینگونه گفته:
«واما المغازی فکتب الواقدی، قال الشافعی: کذب....»

«قال ابراهیم بن جابر: کان احمد بن حنبل ینسبه
(الواقدی) لتقلیب الاخبار... قال: هو کذاب و قال یحیی:
لیس بثقه و قال البخاری و السرازی و النسائی: متروک
الحديث....» (۴۸)



از طرفی هم باید دانست: واقدی ارتباط با دستگاه
خلافت و خلفای بنی عباس داشته و حتی آنان پول زیادی به
واقدی دادند که در مورد تاریخ کار کند، لذا این امر بدون
شک باعث تحریف تاریخ صدر اسلام به نفع خاندان عباس و
ضرر دودمان هاشم شده؛ دکتر علی محمد نقوی در این باره
چنین می نویسد:

«وقتی هارون الرشید و یحیی بن خالد برمکی به
مدینه مسافرت کردند، واقدی را فرا خواندند، تا آنان را به
قبر شهدای بر جسته اسلام رهنمون شود و به احوال آنان
آگاه سازد. از همین زمان واقدی با یحیی بن خالد برمکی
ارتباط پیدا کرد و ابن سعد (طبقات ج ۵ ص ۳۱۰)
می نویسد:

یحیی بن خالد ده هزار درهم از بیت المال به
واقدی اعطاء کرد تا به تحقیق بپردازد، این نکته حائز
اهمیت است که دربار عباسی اهتمام ویژه ای نشان می داده
است تا علما و به خصوص مورخان را، با دربار وابسته سازد،
اکثر تاریخ نگاران بر جسته با دربار عباسی به طور مستقیم
یا غیر مستقیم در ارتباط بودند و این اتکاء مالی اعیانا
سرچشمه تحریف تاریخ به نفع دودمان عباسی گردیده
است.» (۴۹)



۲- چون مؤلف محترم بیشتر تکیه اش در این مجموعه
مغازی واقدی بوده و برخی از مطالب بی اساس مستقیماً
نجا ترجمه شده، لذا در مورد این کتاب و مؤلفش
چنانکه قول دادیم) مقداری صحبت می کنیم:

باید دانست، مغازی واقدی نه اینکه از نظر علمای
ن تشیع اعتبار چندانی ندارد، بلکه نزد تعداد زیادی از
ای بزرگ اهل سنت هم مورد پذیرش نیست؛ آمده
ی از دانشمندان و محققان اهل تسنن واقدی و کتابش
لمن زده و آن را از درجه اعتبار ساقط کرده اند؛ ما در
نا نظریات بعضی از آنان را به طور فشرده نقل می کنیم:
مه عظیم الشان و متفکر بزرگ قرن اخیر، آلبانوس
کران علم و دانش مرحوم سید میر حامد حسین اعلی الله
به در کتاب بی نظیر «عبقات الانوار» پیرامون واقدی
بن نگاشته است:

«قال النسائی: الکذابون المعروفون بوضع الحدیث
ه: ابن ابی یحیی و الواقدی و... و قال فسی
ن الاعتدال: الواقدی... قال احمد بن حنبل هو کذاب
ب الاحادیث... قال ابن معین: لیس بثقه و قال سره:
کتب حدیثه و قال البخاری و ابوحاتم: متروک و قال الدار
ی: فیه ضعف و قال ابن عدی: احادیثه غیر محفوظه
لاه منه و قال ابوغالب: سمعت ابن السمدینی یقول:
فدی یضع الحدیث، بروی ثلاثین الف حدیث غریب...
ضاه فی الحدیث و لانساب و لافسی شمیء...»

ل ابن راهویه: هو عندی ممن یضع الحدیث! قال
طیب فی تاریخه: استقر الاجماع علی وهن الواقدی!«
سیوطی گفته: «محمد بن عمر الواقدی... کذبه احمد
که ابن المبارک و غیره و قاب النسائی و ابن معین: لیس
...» و نیز سیوطی در رساله «در رمنشتره فسی



۳- نکاتی که تذکر داده شد، باعث کاهش اعتبار کتابهای سابق الذکر نمی‌شود، بلکه اعتبار آنان به جای خود محفوظ است، لکن امیدواریم اگر مؤلف، صلاح دانستند، در چاپهای بعدی آنها را اصلاح نمایند.



- ۱- برای آگاهی از «افسانه غرائب» و پاسخ آن رجوع کنید به کتاب «تنزیح‌الانبياء»، سیدمرتضی ص ۱۰۶ و «راز بزرگ رسالت»، جعفر سبحانی ص ۳۵۷.
- ۲- سیرت رسول‌الله ج ۱ ص ۸۱ مقدمه مصحح، البته این امر از باب عنایت به سیره پیامبر(ص)، بسیار قابل تحسین است، لیکن مقصود این است که با این وصف، دیگر کسی جرأت نمی‌کرد بگوید: بعضی از مطالب این کتابها غیر صحیح است.
- ۳- سوره ذاریات آیه ۵۵.
- ۴- ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۳۶۲، کافی (اصول) ج ۱ ص ۴۴۸، التنبیه و الاشراف مسعودی ص ۱۹۶ و...
- ۵- مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۲۲.
- ۶- همان کتاب ج ۱ ص ۱۵۹.
- ۷- الصحیح من سیره النبی الاعظم، جعفر مرتضی ج ۱ ص ۱۲۱.
- ۸- شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدیج ج ۱ ص ۲۲۹.
- ۹- همان کتاب ج ۱ ص ۲۲۵.
- ۱۰- الفدرج ج ۳ ص ۲۲۱.
- ۱۱- همان کتاب ج ۳ ص ۲۱۹.
- ۱۲- اسدالغابه ج ۱ ص ۲۸۷، بحار الانوار ج ۳۵ ص ۶۸.
- ۱۳- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۴.
- ۱۴- علل الشرائع شیخ صدوق ص ۱۸۷.
- ۱۵- ارشاد شیخ مفید ص ۶۰، مجمع‌البیان ج ۱ ص ۵۲۸.
- ۱۶- الصحیح من سیره النبی الاعظم، جعفر مرتضی ج ۱ ص ۲۵۰، بلکه ابوالقاسم کوفی گفته: ان ابا بکر قداسلم بعد سبع سنین من اظهار رسول‌الله(ص) الدعوة، الاستفاهه ج ۲ ص ۴۱.
- ۱۷- شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدیج ج ۱ ص ۲۷۲-۲۶۹.
- ۱۸- سوره شعراء آیه ۲۱۵.
- ۱۹- سوره حجر، آیه ۸۸.
- ۲۰- سوره قلم، آیه ۴.

- ۲۱- مجمع‌البیان ج ۱ ص ۴۳۷.
- ۲۲- وحی و نبوت، شهید مطهری ص ۱۸۳.
- ۲۳- وسائل ج ۴ ص ۶۱۲، ذکری ص ۱۶۸.
- ۲۴- فتح‌الباری ج ۲ ص ۶۳.
- ۲۵- کافی (ج ۳ ص ۳۰۲، سیره حلبی ج ۱ ص ۳۷۳).
- ۲۶- سیره ابن‌هشام ج ۲ ص ۱۵۶-۱۵۵.
- ۲۷- النص والاجتهاد ص ۲۰۵.
- ۲۸- کافی ج ۳ ص ۳۰۲.
- ۲۹- مغازی واقدی ج ۱ ص ۱۴۴.
- ۳۰- طبقات ابن‌سعد ج ۸ ص ۸۱.
- ۳۱- سیره ابن‌هشام ج ۳ ص ۳۰۸-۳۰۷.
- ۳۲- وحی و نبوت، شهید مطهری ص ۱۶۹.
- ۳۳- سوره یس، آیه ۶۹.
- ۳۴- مجمع‌البیان ج ۸ ص ۴۳۲.
- ۳۵- سیره ابن‌هشام ج ۴ ص ۳۵.
- ۳۶- سیره ابن‌هشام ج ۳ ص ۳۲۲-۳۲۱.
- ۳۷- سیره المصطفی، هاشم معروف حسینی ص ۵۵۲، مستدرک حاکم ج ۳ ص ۳۹.
- ۳۸- ارشاد شیخ مفید ص ۶۶، سیره ابن‌کثیر ج ۳ ص ۳۵۷.
- ۳۹- رجوع کنید به کتاب نفیس‌الموضوعات فی‌الانوار والاخبار، هاشم معروف حسینی ص ۱۳۳.
- ۴۰- سیره المصطفی هاشم معروف حسینی ص ۵۵۵.
- ۴۱- مغازی واقدی ج ۲ ص ۶۶۱-۶۶۰.
- ۴۲- وسائل ج ۱۶ ص ۳۹۰.
- ۴۳- در بین علمای اهل تسنن هم هستند کسانی که، قائلند به حلیت ا لحم حمار، برای اطلاع از آن رجوع کنید به حیات‌الحيوان دمیتری ج ۱ ص ۳۵۸.
- ۴۴- تاریخ بهمنیار(ص) دکتر آیتی ص ۵۶۵، این موضوع در سبب این‌اسحاق اینگونه آمده: «و ابو یزید قائم کالمؤتمه» نگاه خود ابن‌اسحاق «المؤتمه» را به «ستون» معنا کرده که در نتیجه معنای جالبی داد، یعنی: سهل بن عمرو مانند ستون ایستاده بود (از ترس خشکش زده بودم)».
 - ۴۵- طبقات ابن‌سعد ج ۲ ص ۱۵۲.
 - ۴۶- سیره ابن‌هشام ج ۴ ص ۱۵۹، تفسیر المنارج، ج ۱ ص ۴۷۷.
 - ۴۷- سیره ابن‌هشام ج ۴ ص ۳۰۱.
 - ۴۸- عیقات الانوار، حدیث غدیر، ج ۱ ص ۱۸۹-۱۷۹.
 - ۴۹- صحیفه روزنامه جمهوری اسلامی شماره ۱۶ ص ۳.